

تخصیص کتاب به سنت

محسن احمدآخوندی*

چکیده

تبیین کتاب الهی، یکی از رسالت‌های عمده‌ای است که سنت در قبال قرآن عهده‌دار است؛ ولی در مورد تخصیص کتاب به سنت، اختلاف بسیار است. تخصیص کتاب به سنت قطعی، مورد وفاق همه اندیشمندان خاصه و جمهور عامه است؛ ولی در مورد تخصیص کتاب به خبر واحد، نظرها گوناگون است. برخی از آنجا که دلیل خاص را بیانگر و مفسر عام می‌انگارند، ارائه مقصود را در دو مرحله از کلام، در قالب دو گزاره عام و خاص، امری کاملاً عرفی و قابل پذیرش می‌دانند؛ ولی برخی این امر را با توجه به جایگاه قرآن و قطعی بودن آن، موجه نمی‌انگارند و بر این باورند که دلیلی بر شمول ادله حجیت خبر واحد نسبت به خبر واحدی که در قبال دلیل قطعی قرار گیرد، وجود ندارد. در این مقال بر آنیم به تفصیل، دلایل این دو دیدگاه عمده را بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: حکومت، عام، خاص، کتاب، سنت، تخصیص کتاب به خبر واحد.

* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه
(m.a.akhondi@gmail.com)

مقدمه

یکی از مباحث عمده‌ای که در پیوند و ارتباط کتاب و سنت مطرح است، بحث و گفت‌وگو از رابطه تخصیص و تقیید میان کتاب و سنت است. آیا سنت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند عام قرآنی را تخصیص زند و افرادی را از محدوده حکم عام قرآن خارج کند؟ یا چنین امکانی وجود ندارد؟ از دو زاویه به این مسئله می‌توان نگریست. گاه مسئله را از این جهت می‌توان بررسی کرد که آیا با وجود کلام الهی و آیه قرآن که حکمی را به نحو عام ثابت می‌داند، می‌توان دلیل دیگری را که بیانگر عدم پذیرش حکم عام الهی در برخی از مصادیق آن است، از هرگونه و سنخی که باشد، به دیده اعتبار نگریست؟ آیا تخصیص حکم عام قرآن، به گونه‌ای مخالف با حکم قرآن به شمار نمی‌آید و نشانه‌ای از عدم اعتبار دلیل نیست؟ از نگاه دیگر با پذیرش امکان تخصیص عام قرآنی، این بحث مطرح می‌شود که آیا تخصیص قرآن، فقط با دلیلی که از اعتبار و قطعیتی همانند قرآن برخوردار باشد، انجام می‌گیرد؟ یا از سوی هر دلیلی که اعتبار و حجیت آن ثابت باشد، امکان‌پذیر است؟ در این مقال، این دو نگاه را در ضمن بیان دیدگاه‌ها و استدلال‌های آنان، مد نظر داریم و بحث را با توجه به آنها دنبال می‌کنیم.

۱. جواز تخصیص کتاب به کتاب

همه اصولیون از عامه و خاصه، تخصیص کتاب به کتاب را روا دانسته‌اند و جز برخی اهل ظاهر، مخالفی برای آن نقل نشده است (ر.ک: میرزای قمی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۳۱/ محقق حلی، ۱۴۰۳، ص ۹۵/ مرکز اطلاعات و معارف اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۲/ شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۱/ آمدی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۴۶۵/ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۵۳۷/ زهیر المالکی، ۲۰۰۴، ج ۲، ص ۳۰۳). فخر رازی وقوع آن را مهم‌ترین دلیل بر امکان تخصیص کتاب به کتاب دانسته، گفته است:

در مورد آیه «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره: ۲۲۸) در کنار آیه «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق: ۴) و همچنین آیه شریفه «وَلَا

تَنَكُّحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ» (بقره: ۲۲۱) در کنار آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (مائده: ۵)، یا باید بدون هیچ تصرفی در گستره عام و خاص به این آیات عمل شود که امکان‌پذیر نیست و یا باید یکی را بر دیگری ترجیح دهیم؛ در این صورت اگر خاص بر عام مقدم و آن را تخصیص زند، غرض و مقصود ما حاصل شده است و اگر خاص را ناسخ عام قرار دهیم، این سخن نیز به معنای امکان تخصیص عام است؛ زیرا هرکس نسخ کتاب به سنت را بپذیرد، قطعاً تخصیص آن را نیز می‌پذیرد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ص ۵۷۴).

البته عموم آیه عده «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» به آیات دیگری نیز مثل آیه «فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا» (احزاب: ۴۹) که عده را نسبت به زنانی که با آنها عمل زناشویی صورت نگرفته است، یا با آیه دیگری که عده وفات را بازگو می‌کند: «وَالَّذِينَ يَتوفُونَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» (بقره: ۲۳۴)، تخصیص می‌خورد (شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۲). در تخصیص کتاب به کتاب، فقط گروهی از فرقه ظاهری مخالف‌اند که البته آنها نیز تخصیص کتاب به کتاب را بدان جهت رد نمی‌کنند که خاص را مخالف با عام بدانند، بلکه کاملاً برعکس، خاص را بیان و شارح برای عام می‌دانند؛ ولی بر اساس آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) شرح و تبیین را فقط شأن سنت می‌دانند و بر این باورند که قرآن، از آن جهت که عهده‌دار تبیین نیست، نمی‌تواند مخصص قرآن باشد (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۵۷۳ / زحیلی، ۱۴۳۱، ص ۲۰۲ / شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۱).

۲. جواز تخصیص کتاب به سنت قطعی

تخصیص کتاب به خبر متواتر نیز مورد اتفاق اصولیون شیعه است؛ همان‌گونه که جمهور فقهای عامه آن را پذیرفته‌اند (ر.ک: همان). شوکانی می‌گوید:

تخصیص عموم کتاب به سنت متواتر، به اجماع جایز است؛ آن‌گونه که استاد/بوم‌نصور بیان داشته و از آمدی نیز نقل شده است که من مخالفی در این زمینه نمی‌شناسم (شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۳ / آمدی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۴۷۲).

فخر رازی این امر را واقع‌شده می‌انگارد؛ زیرا آیه ارث «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»

(نساء: ۱۱) با حدیث متواتر «القاتل لایرث» از پیامبر و نیز با این بیان حضرت که «لایتوارث أهل ملّتين»، تخصیص خورده است؛ چنانچه آیه «الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلد»، به سیره عملی پیامبر ﷺ تخصیص می‌خورد. به تواتر از آن حضرت، ثابت شده است که ایشان زانی محصن را رجم نمود و آیه به زانی غیر محصن اختصاص می‌یابد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵۷۴).

البته بر نمونه‌هایی که ایشان برای سنت متواتر آورده‌اند، خدشه وارد شده است؛ زیرا تواتر روایت «القاتل لایرث» ثابت نیست، بلکه ترمذی پس از نقل آن، بر عدم صحتش تصریح می‌کند و ابن‌حاجب نیز این مثال را از موارد تخصیص کتاب به خبر واحد برمی‌شمرد. برخی رجم زانی محصن را به دلیل آیه‌ای می‌دانند که به نظر آنها تلاوتش نسخ شده، حکمش باقی مانده است: «الشیخ والشیخه إذا زنیا فارجموها ... نکالاً من الله والله عزیز حکیم» (ر.ک: اسنوی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۵۱ / شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۳).

گفتنی است شیعه، نسخ تلاوت را امری باطل و از مصادیق قول به تحریف قرآن می‌داند. وفاق عمومی در پذیرش تخصیص کتاب به کتاب یا سنت قطعی، بیانگر این امر است که میان عام و خاص تعارض و تنافی وجود ندارد؛ این دو با یکدیگر سازگار و قابل جمع‌اند و عرف دلیل خاص را بیانگر عام و مفسر آن می‌انگارد. اگر عام و خاص به عنوان دو دلیل ناهمگون و مخالف یکدیگر مطرح باشند، وجود آن دو در قرآن مستلزم وجود اختلاف در قرآن خواهد بود و حال آنکه از وجوه اعجاز قرآن، عدم وجود اختلاف در آن است.

این شیوه‌ای عقلایی است که گوینده‌ای مقصد نهایی خویش را طی مراحل به مخاطبان برساند و هرگز لازم نیست همه مقصود متکلم در یک کلام خلاصه شود. از این جهت بر مخاطب کلام لازم است نسبت به همه قراین و شواهدی که ممکن است با کلام متکلم همراه باشد، در تبیین مقصود جدی گوینده دخالت داشته باشد، دقت کافی را مبذول دارد و پس از کاوش و تفحص در آن، با توجه به پیامی که از سخن گوینده دریافت کرده، می‌تواند به مقصود جدی او منتقل شود؛ به خصوص این امر در قانونگذاری امری متداول و رایج است.

۳. دیدگاه‌ها در تخصیص کتاب به خبر واحد

اگرچه تخصیص کتاب به کتاب یا سنت قطعی، مورد پذیرش قاطبه اصولیون واقع شده است؛ ولی درباره تخصیص آن به خبر واحد اختلاف بسیار است. این امر، برگرفته از آن است که گمان رفته است به دلیل قطعیت کتاب و استواری قوانین آن، جز با دلیلی مستحکم و قوی همچون کتاب یا سنت قطعی، تصرف و دگرگونی در مفاد آن پذیرفته نشود؛ بنابراین برخی مطلقاً تخصیص کتاب را به خبر واحد منع کرده‌اند. این دیدگاه به برخی از حنابله، متکلمان، فقها و نیز معتزله نسبت داده شده است (شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۴). برخی تخصیص کتاب به خبر واحد را فقط در صورتی روا دانسته‌اند که عام قرآنی قبلاً با دلیلی قطعی تخصیص خورده باشد. برخی دیگر تخصیص قبلی کتاب را به هر دلیل مفصلی اعم از قطعی و غیرقطعی، مجوزی برای تخصیص به خبر واحد می‌دانند. اینان معتقدند اثبات تخصیص برای عام قرآنی، نشان از آن دارد که عموم قرآنی در معنای حقیقی خود، که عموم و شمول باشد، استعمال نشده است و با این فرض، کاربرد آن در هر مرتبه دیگری از شمول و گستردگی ممکن خواهد بود. توقف در مسئله و عدم امکان تمسک به عموم قرآنی یا خبر خاص، دیدگاه دیگری است که در این باره مطرح شده است؛ ولی جمهور محققان از خاصه و عامه، به جواز تخصیص کتاب به خبر واحد معتقدند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۶۷ / اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۲۱۳ / فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۸، ص ۵۳۱ / مرکز اطلاعات و معارف اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۱ / شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱۴).

۴. بررسی دیدگاه تفصیل

براساس دیدگاه تفصیل فقط در صورتی تخصیص کتاب به خبر واحد قابل پذیرش است که تخصیص آن به دلیل دیگری قبلاً ثابت شده باشد؛ زیرا ثبوت تخصیص با دلیل دیگر، نشان از اراده معنای مجازی دارد و پس از عدم اراده معنای عام، میان مراتب گوناگون دیگر تفاوتی نیست. از آنجاکه این نظر بر مجازی بودن استعمال عام در صورت تخصیص مبتنی است، قابل پذیرش نیست؛ زیرا از سوی قاطبه اصولیون مردود شناخته

شده است. با وجود تخصیص آنها کاربرد واژگان عموم را در مرحله استعمال در همان معنای حقیقی خویش می‌دانند؛ اگرچه وجود دلیل خاص، نشان‌دهنده آن است که مقصود جدی گوینده با مقصود استعمالی او هماهنگ نیست و دامنه و گستره متفاوتی دارند. ظهور عام، در مقام استعمال، اگرچه در عموم خود باقی است؛ ولی وجود منحصص منفصل، گواه بر عدم اراده جدی بر طبق آن و در نتیجه عدم حجیت عام در همه مصادیق خویش است. از آنجاکه قول به توقف نیز نشان از عدم راهیابی به روشی در بهره‌مندی از این دو دلیل است، تنها جواز تخصیص کتاب بر خبر واحد یا عدم آن، دو دیدگاه عمده است که باید بررسی و تأمل شود.

۵. دیدگاه عدم امکان تخصیص کتاب به خبر واحد و نقد و بررسی ادله آن

دیدگاهی تخصیص کتاب به سنت را بر نمی‌تابد و آن را امری ناممکن تلقی می‌کند. در بیان‌ها و تقریرات گوناگونی که از این دیدگاه وجود دارد، شواهد و ادله مختلفی دستمایه این دیدگاه قرار گرفته است و انعکاس آن را در کلمات بسیاری از بزرگان و اندیشوران عرصه علم اصول می‌توان یافت.

۵-۱. قائلان این دیدگاه

برخی از بزرگان پیشینیان، بر عدم امکان تخصیص کتاب به خبر واحد تصریح کرده‌اند. شیخ مفید آورده است: «عموم قرآن را جز دلیل عقلی، قرآن و سنت ثابت، تخصیص نمی‌زند» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۸). سید مرتضی تصریح کرده است: «تخصیص عموم قرآن با خبر واحد به هیچ وجه جایز نیست» (علم‌الهدی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۸۲). شیخ طوسی نیز پس از نقل نظر دیگران آورده است:

تخصیص عموم قرآن با اخبار آحاد جایز نیست؛ خواه پیش از این با دلیل متصل یا منفصل تخصیص خورده باشد یا نه. دلیل آن این است که عموم قرآن، علم‌آور است و خبر واحد ظن‌آور و نمی‌توان علم را با ظن رها کرد (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۴۴).

محقق با همین استدلال در معارج، تخصیص کتاب به خبر واحد را نفی کرده، فرموده است:

قبول نداریم خبر واحد در همه موارد به طور مطلق دلیل باشد؛ زیرا دلیل اعتبار خبر واحد، اجماع است و اجماع تنها در جایی بر عمل به خبر واحد است که دلیل دیگری در میان نباشد. با وجود دلیل عام قرآنی، وجوب عمل به خبر واحد، ساقط است (محقق حلی، ۱۴۰۳، ص ۹۶).

آنچه این بزرگان را واداشته است که به انکار تخصیص کتاب به خبر واحد پردازند، عدم حجیت خبر واحد از دیدگاه آنهاست. شیخ مفید تصریح می‌کند تخصیص عام قرآنی با خبر واحد، بدان جهت جایز نیست که خبر واحد نه علم آور است، نه اعتبار علمی دارد (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۸). همان‌گونه که سید مرتضی در تحلیل نظر خویش آورده است که چون خداوند ما را در شرع بر عمل به خبر واحد مکلف نکرده است، تخصیص عام کتاب با آن باطل است (علم‌الهدی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۸۲). ادعای اجماع سید مرتضی بر عدم حجیت خبر واحد، امری شناخته شده و معروف است. شیخ طوسی نیز اگرچه حجیت خبر واحد را پذیرفته است و بر آن ادعای اجماع دارد، همواره بر این نظر نبوده است. وی به تغییر رأی و نظر معروف است و در برهه‌ای از زمان عمل به خبر واحد را جایز نمی‌دانسته است. ابن‌ادریس در این باره می‌نویسد:

شیخ طوسی به صراحت در مواضع مختلفی از الإستبصار خود، عمل به خبر واحد را انکار نموده است و در این باره چنین بیان داشته است که «أخبار الآحاد عندنا غیر معمول به» اخبار آحاد، نزد ما قابل عمل نیست (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ص ۲۱۷).

بر این اساس ابن‌ادریس معتقد است آنچه شیخ طوسی در النهایة بر اساس اخبار آحاد آورده است، بیانگر نظر فقهی وی نیست و باید به آنها به عنوان خبر واحد نگریست (ر.ک: ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ص ۲۲۳)؛ گرچه برخی از بزرگان، انکار حجیت را در کلام شیخ طوسی متوجه اخبار آحاد مخالفان دانسته‌اند؛ زیرا عدالت راوی از شرایط حجیت خبر واحد است و مخالفان از عدالت برخوردار نیستند؛ ولی این توجیه از سوی میرزای قمی پذیرفته نشده است (ر.ک: میرزای قمی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۵۵).

به هر حال دیدگاه این بزرگان را نمی‌توان همراهی با ایده انکار تخصیص قرآن به

خبر واحد تلقی کرد. محقق حلی در عین پذیرش حجیت خبر واحد، تخصیص قرآن را به خبر واحد غیرممکن می‌انگارد (محقق حلی، ۱۴۰۳، ص ۹۶).

۵-۲. دلایل عدم امکان تخصیص قرآن به خبر واحد

کسانی که با پذیرفتن حجیت خبر واحد، صلاحیت آن را برای تخصیص کتاب انکار کرده‌اند، برای ادعای خویش استدلال‌های گوناگونی دارند.

۵-۲-۱. تبیین و نقد دلیل اول

یکی از استدلال‌هایی که برای این دیدگاه شده است، بر پایه توجه به قطعی بودن صدور کتاب آن از ناحیه حضرت حق و ظنی بودن اخبار آحاد است؛ ولی با توجه به پیامی که از ادله حجیت خبر می‌توان گرفت و با تأمل در دلالت ظنی آیات، چه‌بسا بتوان خبر را در جایگاهی قرار داد که امکان تخصیص کتاب با آن فراهم آید. در این مقام به تبیین این دلیل و نقد آن می‌پردازیم.

۵-۲-۱-۱. قطعیت قرآن و ظنی بودن خبر

کتاب الهی قطعی‌الصدور است؛ ولی صدور خبر واحد، ظنی است و نمی‌توان خبر واحد ظنی را بر عام قطعی مقدم داشت (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۸۹). در این دلیل، ضمن پذیرش حجیت خبر واحد، آن را به جهت ظنی بودن، در حدی نمی‌داند که یارای تخصیص عام قطعی قرآن را داشته باشد.

این دلیل با این اشکال روبه‌رو شده است که اگرچه عام قرآن از جهت صدور قطعی است، از ناحیه دلالت، ظنی است و احتمال تخصیص عام قرآن وجود دارد. روایت خاص، در چالش با صدور عام نیست و آن را نفی نمی‌کند، بلکه در تعارض با ظهور آن در عموم است که امری ظنی است. امر دایر است بر اینکه یا عموم قرآن یا دلیل اعتبار سند خبر را بپذیریم. از آنجاکه بنای عقلا بر اصالت عموم مشروط به آن است که دلیل معتبری در مقابل آن وجود نداشته باشد و از سویی دلیل اعتبار خبر، خبر ثقه را مطلقاً حجت قرار می‌دهد، خبر واحد خاص، دلیل معتبری خواهد بود که در قبال عام

قرآنی، می‌تواند آن را تخصیص بزند.

برخی از بزرگان کوشیده‌اند عام قرآنی را از جهت دلالت نیز قطعی نشان دهند و بدین‌گونه امکان تخصیص آن را به خبر ظنی رد کنند. آیت‌الله جعفر سبحانی ضمن تقسیم کلام به سه قسم «مبهم»، «ظاهر» و «نص»، ظاهر را کلامی می‌داند که بر معنایی که در آن استعمال شده، دلالت روشنی داشته باشد؛ خواه استعمال آن حقیقی یا مجاز باشد. اگرچه ممکن است مقصود نهایی متکلم، معنایی غیر از آن چیزی باشد که از کلام به ذهن تبادر می‌کند و به کمک قراین مفصله بتوان به آن دست یافت؛ عمومات و مطلقات این‌گونه‌اند؛ زیرا اگر قرینه‌ای برخلاف عموم و اطلاق یافت شود، متناقض با عام یا مطلق به شمار نمی‌رود. به‌خصوص در مجال تقنین که شیوه متداول بر این است که مخصص و مقید، پس از عام و مطلق، جدا ذکر می‌شود؛ برخلاف نص که هیچ تصرفی را از سوی کلام دیگر بر نمی‌تابد؛ ولی با وجود این، ایشان ظاهر را از جمله قطعیات برمی‌شمرند؛ زیرا آنچه لفظ عهده‌دار آن است، بیان معنای استعمالی است، نه مقصود جدی. رسالت الفاظ، کشف معنایی است که الفاظ برای آن وضع یا در آن به‌کار رفته‌اند؛ ولی اینکه این معانی مقصود جدی متکلم‌اند، از الفاظ به دست نمی‌آید، بلکه این امر در پرتو اصول دیگری همچون اصل حکیم بودن متکلم و اراده جدی داشتن وی حاصل می‌شود؛ زیرا احتمال جهل متکلم، به معانی واژگان یا غفلت وی از آوردن قرینه بر معنای مقصود یا امکان هزل و شوخی در کلام او گرچه موجود است، دفع این احتمالات بر عهده لفظ نیست و با اصول عقلایی نفی می‌شود. نتیجه آنکه رسالت لفظ، کشف از مقصود استعمالی است که در آن ظن و گمان راه ندارد. چنانچه با توجه به آن قابل مشاهده است پیامی را که افراد از کلمات گویندگان دریافت می‌کنند و بر مبنای آن به گفت‌وگو، تفهیم و تفاهیم می‌پردازند، بر اساس ظن و گمان استوار نیست. ایشان در بیان دیگری، باور به ظنی‌الدلالة بودن را مستلزم انکار اعجاز قرآن می‌داند. اگر قرآن در بیان مقصود خود غیرقطعی است، چگونه حکم کنیم که با لفظ و معنایش معجزه است (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۷۱-۵۷۴).

۲-۱-۲-۵. نقد و ارزیابی

اگر عموماً و مطلقاً قرآن ظنی‌الدلاله به شمار رفته‌اند، به جهت همان چیزی است که در کلام مستدل آمد. آن دلیل این است که احتمال تخصیص و تقيید در آن وجود دارد و خاص و مقید در تضاد با عام و مطلق قرآنی نیست. درست است که برای رسیدن به مقصود جدی، به اصول عقلایی نیازمندیم؛ ولی بستر جریان این اصول، همان الفاظ و کلمات متکلم است. گاه کلام به گونه‌ای است که امکان عدم تطابق مقصود جدی با مقصود استعمالی در آن وجود ندارد و می‌توان مستقیم از کلام به مقصود جدی دست یافت. چنین کلامی نص است؛ ولی گاه کلام به گونه‌ای است که دستیابی به مقصود جدی از راه آن، بر جریان اصول عقلایی متوقف است و احتمال عدم تطابق مقصود جدی و مقصود استعمالی در آن وجود دارد. وجود همین احتمال سبب شده است دلالت کلام، ظنی شمرده شود؛ چون کلام ابزاری برای افاده مقاصد جدی و نهایی گوینده است و حجیت سخن فقط به اعتبار توانایی آن نسبت به افاده مقصود جدی است، و گرنه مقصود استعمالی به تنهایی بی‌آنکه مخاطب را به مقصود جدی گوینده برساند، اعتباری ندارد.

در باب کنایات، اگر مقصود جدی گوینده در ورای عبارات در نظر گرفته نشود و رسالت لفظ، فقط در محدوده مقصود استعمالی در نظر گرفته شود، زمینه انتساب کذب و نادرستی سخن به گوینده آن هموار می‌شود؛ حال آنکه کسی این نسبت را صحیح و روا نمی‌داند. این امر بدان جهت است که رسالت الفاظ در انتقال معانی استعمالی واژگان خلاصه نمی‌شود، بلکه هدف اصلی گوینده، انتقال و مقصود جدی است؛ به همین دلیل است که گوینده انتظار دارد مخاطب در فراگیری پیام، به همه قرآینی که در کلام او وجود دارد، توجه کند و بدون التفات به آنها مطلبی را به وی نسبت ندهد. این سخن، مایه شگفتی است که آقای سبحانی، اتکای قرآن بر این روش عقلایی را مایه ابطال اعجاز قرآن دانسته است. آیا اگر کلامی از کتاب الهی یا سنت، تبیین‌کننده کلام دیگر کتاب باشد و همه مراد را در یک کلام خلاصه نکنیم، این سخن به معنای ابطال قرآن است؟ ایشان و همه بزرگان، تخصیص کتاب را به کتاب و سنت قطعی، بدون

اشکال می‌دانند و با توجه به نزول تدریجی قرآن، نزول آیات مخصّص یا مقید، پس از گذشت زمانی از نزول عام یا مطلق، امری مورد پذیرش همگان است و این امر با تجلی اعجاز در آیات قبلی در تنافی نیست. چنانچه ایشان تخصیص کتاب را به سنت متواتر نه تنها ممکن، بلکه امری واقع شده می‌دانند؛ حال آنکه همین اشکال در این موارد نیز جریان می‌یابد. آنچه پذیرش تخصیص به سنت را آسان می‌کند اینکه تخصیص سبب تغییر و دگرگونی در معنای وضعی واژه عام نمی‌شود، بلکه خصوصیت مقصود، از دلیل مستقل خاص استفاده می‌شود؛ به گونه‌ای که هر دلیلی بخشی از مقصود متکلم را بازگو می‌کند و هیچ‌یک دلالت دیگری را ابطال نمی‌کند. با توجه به اینکه ظاهر قرآن به گونه‌ای است که وجود دلیل دیگری را در کنار خویش برمی‌تابد و ادله وافی بر حجیت دلیل دیگر یعنی خبر ثقه اقامه شده است، توجیهی برای عدم پذیرش هر دو دلیل در کنار یکدیگر وجود ندارد.

۲-۲-۵. تبیین و نقد دلیل دوم

دلیل دیگری که بر عدم امکان تخصیص کتاب به خبر واحد اقامه شده است، مبتنی بر پذیرش عدم امکان نسخ کتاب به خبر واحد است. این امر مورد قبول قاطبه اصولیان است. بر این مبنا اگر تخصیص و نسخ را از یک مقوله بینگاریم، زمینه عدم پذیرش امکان تخصیص کتاب به خبر واحد فراهم می‌گردد.

۱-۲-۲-۵. تلازم تخصیص و نسخ

این دلیل بر عدم تفاوت ماهوی میان تخصیص و نسخ استوار است. تخصیص، به خروج افرادی از تحت گستره دلیل عام می‌پردازد و حکم عام را از شمول نسبت به افراد خاص بازمی‌دارد. در نسخ نیز برهه‌ای از زمان، از تحت گستره دلیلی خارج می‌شود و دلیل ناسخ، افرادی را که در زمان‌های پس از نسخ تحقق می‌یابند، از دلیل منسوخ خارج می‌کند. به عبارت دیگر مخصّص و ناسخ هر دو در تخصیص اشتراک دارند. مخصّص عهده‌دار تخصیص افرادی از تحت عام است و ناسخ عهده‌دار تخصیص زمان‌هایی از تحت دلیل است. بدین ترتیب اگر تخصیص کتاب به سنت را

جایز بدانیم، دلیلی ندارد نسخ کتاب را به سنت جایز ندانیم؛ حال آنکه تردیدی در عدم جواز نسخ کتاب با خبر واحد نیست.

۲-۲-۵. نقد و ارزیابی

میان نسخ و تخصیص، تفاوت آشکاری است. نسخ به طور کلی مستلزم برداشتن حکمی از اساس و عدم بهره‌مندی از آیه‌ای از قرآن است. حال آنکه تخصیص، مبین و مفسر مقصود جدی از دلیل عام است؛ بدون آنکه در مرحله استعمال، در مفاد دلیل عام تصرفی کند. لذا حکم عام به اعتبار ظهوری که در عموم دارد، در همه افراد غیرخاص باقی است؛ برخلاف نسخ که با آمدن ناسخ، حکم منسوخ از زمان نسخ به طور کلی بی اعتبار می‌شود. با توجه به تفاوت اساسی میان نسخ و تخصیص، طبیعی است کسانی تخصیص کتاب را به خبر واحد ممکن بدانند؛ ولی نسخ حکم قطعی قرآنی را به رد خبر واحد ظنی برتابند.

۳-۲-۵. تبیین و نقد دلیل سوم

آنچه در دو دلیل پیشین گذشت، با فرض برخوردار بودن خبر از حجیت بود؛ ولی در تقریر دیگری، خبری که با عمومات قرآنی هماهنگ نباشد، نمی‌تواند مشمول ادله حجیت خبر باشد تا در مقام تخصیص کتاب برآید.

۱-۳-۲-۵. عدم شمول ادله حجیت نسبت به خبر واحد مخصص کتاب

برخی با بیان اینکه ادله حجیت و اعتبار خبر ثقه، شامل خبر واحد مخالف قرآن نمی‌شود، حجیت خبر واحد مخصص کتاب را نفی کرده‌اند. آنان عمده‌ترین دلیل حجیت خبر واحد را اجماع می‌دانند که دلیلی لَبّی است نه لفظی تا بتوان به اطلاق و عموم واژگان آن تمسک کرد. در این موارد فقط باید به قدر متیقن از آن استناد کنیم و قدر متیقن، خبر واحدی است که هیچ‌گونه مخالفتی حتی به صورت تخصیص یا تقیید، با کتاب الله نداشته باشد. صاحب کفایه با طرح این دلیل، این‌گونه پاسخ داده است که دلیل حجیت خبر واحد، در اجماع منحصر نیست تا عمل به خبر واحد در قدر متیقن از وجود اجماع که صورت عدم مخالفت آن با عام کتاب است، خلاصه

شود، بلکه عمده‌ترین دلیل بر اعتبار و حجیت خبر واحد، سیره‌ای است که بر آن قائم است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۸۹). برخی بر صاحب کفایه خرده گرفته‌اند که سیره نیز به جهت لَبّی بودن فقط در قدر متیقن از آن قابل استناد است و قدر متیقن از آن، جایی است که در برابر خبر واحد، دلیل قطعی همانند قرآن وجود نداشته باشد؛ بنابراین دلیلی که اقتضای شمول حجیت خبر واحد نسبت به خبری که مخالف کتاب باشد، حتی به نحو مخالفت عام و خاص وجود ندارد (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۷۲).

برخی نیز با تمسک به اخبار عرضه که در آن خبر مخالف با قرآن یا عدم موافق با آن غیرقابل اخذ معرفی شده است، شمول ادله حجیت را نسبت به حدیثی که با عموم آیه قرآن در تنافی است انکار کرده‌اند.

۲-۳-۵. نقد و ارزیابی

صاحب کفایه فقط سیره عقلا را مستند حجیت خبر واحد نمی‌داند تا با اشکال روبه‌رو شود که این سیره در جایی متیقن است که در قبال خبر واحد، دلیل یقینی نباشد، بلکه سیره متشرعه را نیز برای استناد کافی می‌داند و در این باره گفته است: «سیره اصحاب بر عمل به اخبار آحاد در قبال عمومات کتاب بوده است و این سیره، از زمان ائمه تاکنون استمرار داشته است» (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۸۸). وجود چنین سیره‌ای در میان فقها و اصحاب ائمه علیهم‌السلام سبب می‌شود امکان استدلال به اجماع برای کسانی که آن را در این مسئله مستند خویش قرار داده‌اند، فراهم شود؛ زیرا سیره عملی فقها بر عمل به خبر واحد در قبال عمومات قرآنی، گواه روشنی است که اجماع آنان بر حجیت خبر واحد، شامل خبر واحد مخصّص یا مقید قرآن نیز می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۴۳۶).

به نظر می‌رسد برای اثبات امکان تخصیص عمومات قرآنی به خبر واحد، نیازی به اثبات سیره متشرعه بر این امر نداریم، بلکه سیره عقلا بر عمل به خبر واحد در همه شئون زندگی شخصی و نیز در امور قانونگذاری خویش، کافی است که امکان تخصیص عموم قرآنی به واسطه او در صورتی تخصیص کتاب به سنت، خبر واحد فراهم

آید؛ زیرا با توجه به استحکام و ریشه‌داری این سیره در میان عقلا، کاملاً این احتمال وجود دارد که آنان، در مجال قوانین شریعت نیز، بر اساس عادت و مذاق خویش رفتار کنند و اخبار واصله از سوی پیامبر ﷺ یا امامان معصومین را همچون تبصره‌ای بر قانون عام الهی تصور نمایند. مجرد وجود چنین فرض و احتمالی کافی است که شارع را در صورت عدم رضایت به این امر، به تدبیری در قبال این روش فراخواند و همگان را از به‌کارگیری این شیوه در برخورد قوانین الهی نهی کند. سکوت شارع در چنین امر مهمی نشان‌دهنده رضایت او نسبت به اعمال چنین روشی در قبال قوانین قرآنی است و هیچ نیازی نیست اثبات کنیم حتماً چنین روشی از سوی عقلا در مورد قرآن تحقق یافته یا تحقق خواهد یافت. بر اساس استواری و استحکام این سیره در میان عقلا بود که بزرگان علم اصول، آیات ناهی از عمل به ظن را در مقام بازدارندگی از آن کافی ندانستند و ایستادگی در قبال چنین سیره‌ای را نیازمند دلایلی بسیار قوی متناسب با قوت و استحکام سیره دانستند (ر.ک: صدر، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۲۳۷). امکان جریان این سیره، در مورد اخبار آحاد مخصّص یا مقید قرآن، کافی است تا شارع را در صورت عدم رضایتمندی به آن، به اتخاذ موضع در قبال اخبار آحاد مخصّص یا مقید قرآن فراخواند و عدم موضع‌گیری وی در قبال آن، در چنین جایی به معنای رضایت اوست. به عبارت دیگر، امضای شارع به نفس عمل خارجی عقلا و در محدوده آن، تعلق نمی‌گیرد، بلکه امضای شارع به نکته عقلایی که در اذهان عقلا ثابت بوده و سیره بر اساس آن شکل گرفته است، تعلق می‌گیرد. نکته‌ای که در جهت آن، عقلا به خبر واحد ثقة اعتماد می‌کنند، کاشفیتی است که برای آن قائل‌اند. این نکته در همه اخبار آحادی که نسبت به صدور آن وثوق و اطمینان نسبت حاصل آید، وجود دارد. حتی اگر خبر، مخصّص یا مقید قرآن باشد. فقهای شیعه در مواردی بر اساس سیره ارتکازی بدون وجود سیره عملی فتوا داده‌اند؛ برای نمونه حجیت خبر ذی‌الید نسبت به طهارت یا نجاست کالایی که در اختیار دارد به جهت وجود سیره عملی بر طبق آن، پذیرفته شده است؛ ولی حجیت و اعتبار سخن ذی‌الید در مورد گُربودنِ آبی که در اختیار اوست، جای بحث دارد. برخی به جهت ندرت ابتلا به چنین موردی و عدم

احراز سیره عملی بر این امر، اعتبار آن را خالی از اشکال ندانسته‌اند. آیت‌الله حکیم در این باره آورده است: «والسيرة العملية في المقام وإن كانت غير ثابتة لندرة الإبتلاء لكن السيرة الإرتكازية محققة، فانه لا يرب عند المشرع في جواز الإعتماد على خبر ذي اليد في الكرية والنجاسة و غيرها مما يتعلق بما في اليد من دون فرق بين الجميع والسيرة الإرتكازية حجة كالعلمية» (حکیم، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱۴).

ولی عدم حجیت خبر واحد مخصّص قرآن، به دلیل روایات عرضه، در جای خود پاسخ داده شده است که بر تخصیص یا تقييد، عنوان «مخالفت»، صدق نمی‌کند و بدین جهت است که تخصیص کتاب به کتاب، مورد پذیرش همگان است و اگر تخصیص از موارد مخالفت به شمار می‌رفت، این امر نشان از وجود اختلاف در قرآن داشت، حال آنکه یکی از وجوه اعجاز قرآن، عدم اختلاف در قرآن است: «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» (نساء: ۸۲).

بدین ترتیب، ثابت می‌شود هیچ‌یک از ادله مانعین تخصیص کتاب به خبر واحد، از استواری برخوردار نیست و نمی‌توان به جهت آن، محدوده حجیت خبر واحد را به مواردی اختصاص داد که مستلزم تخصیص عام قرآنی نشود. این سخن را می‌توان پذیرفت که بر مبنای اناطه حجیت خبر واحد به وثاقت صدور، مخالفت روایت با عموم قرآنی، ممکن است در حصول وثاقت به صدور چنین روایتی تأثیرگذار باشد؛ ولی با فرض وثاقت به صدور روایت، مجرد تخصیص کتاب به روایت، موجب طرد روایت نمی‌شود. لذا موافقت با عموم قرآنی در موارد تعارض اخبار، یکی از مرجحات برای وثوق به خبر موافق با قرآن برشمرده شده است؛ زیرا وثوق و اطمینان بیشتری بدان، به دست می‌آید.

۶. دیدگاه جواز تخصیص کتاب به خبر واحد و ادله آن

قابطه اصولیون متأخر، تخصیص کتاب را به خبر واحد روا می‌دانند. محقق نائینی مسئله را اجماعی می‌خواند و بحث از آن را در علم اصول، نشانه خلافی بودن آن نمی‌داند. وی وجود سیره علما را بر عمل به خبر واحد، دلیلی بر سخن خود دانسته

است زیرا چه بسا خبر واحدی یافت نشود که در قبال عموم قرآنی نباشد (ر.ک: نایینی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۸۹). آیت‌الله خویی نیز این مسئله را در میان امامیه محل اختلاف نمی‌داند و مخالف تخصیص را، فقط در میان اهل‌عامه قابل واکاوی می‌داند؛ ولی صاحب معالم از اقوال گوناگون در این باره سخن دارد (عاملی جباعی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۵). به هر حال موافقان تخصیص کتاب به سنت، دلایلی بر این امر اقامه کرده‌اند که بررسی می‌شود.

۱-۶. سیره عملی فقها و اصحاب امامان

آخوند خراسانی در کفایةالأصول بر جواز تخصیص کتاب به خبر واحد چنین استدلال کرده است که سیره اصحاب و فقها بر عمل به اخبار آحاد و تخصیص عام کتابی به خبر واحد معتبر بوده است و این سیره تا زمان امامان معصوم علیهم‌السلام متصل و پیوسته است؛ این نشان از رضایتمندی آن بزرگواران بر این امر دارد. هرگز این احتمال را نمی‌توان داد که عمل تخصیص کتاب به سنت در محدوده اخبار آحادی صورت گرفته باشد که قراین قطعی بر صدورشان دلالت داشته است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۸۸)؛ زیرا در صورت وجود چنین قراینی، با توجه به کثرت روایات مخصّص عمومات کتاب، به ما می‌رسید. پیش‌تر گذشت و توضیح دادیم که وجود سیره مستحکم و ریشه‌دار در میان عقلا بر عمل به خبر واحد چه در موضوعات شخصی زندگی و چه در حوزه مسائل قانونگذاری، این زمینه را فراهم می‌سازد که در مجال تشریحات آسمانی و قوانین الهی نیز همین‌گونه عمل شود و عدم بازدارندگی شارع از این شیوه و روش عملی با وجود احتمال آن کافی است که آن را نشان از رضایت شارع تلقی کنیم اگرچه تحقق چنین سیره‌ای را در حوزه تشریح الهی به اثبات نرسانده باشیم.

۲-۶. تلازم حجیت خبر و جواز تخصیص کتاب

اگر جواز تخصیص کتاب با خبر واحد را نپذیریم، لازم می‌آید اثری بر حجیت خبر واحد مترتب نگردد؛ زیرا به‌ندرت، خبری می‌توان یافت که در مقابل عام قرآنی نباشد

(آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۸۹). این استدلال مبتنی بر آن است که ما بسیاری از آیاتی را که عهده‌دار بیان اصل تشریح برخی از ارکان واجبات یا محرمات یا بیانگر پایه‌های نظام تشریحی اسلام هستند، دارای شمول و اطلاق بدانیم. اگر از آیه «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» بتوان جواز هرگونه تصرفی را در همه پدیده‌های این عالم استناد کرد، در آن صورت همه روایاتی که تصرفاتی را در برخی اشیا ناروا می‌داند یا حرمت آکل برخی امور را بازگو می‌کند، تخصیصی نسبت به عموم قرآن به شمار می‌روند. همچنین اگر آیاتی نظیر «و أقیمو الصلاة و اتوا الزکاة» یا «لیوفوا نذورهم» را در مقام بیان دانسته و از آن اطلاق دریافت کنیم، روایات دالّ بر اجزا و شرایط خاص، تخصیص در عموم آیات تلقی خواهد شد؛ ولی از آنجاکه این آیات، به بیان مبنایی استوار در نظام تشریح اسلامی یا اصل تشریح عملی خاص، می‌پردازد، بدون آنکه در مقام بیان اجزا و شرایط آن باشد، نمی‌توانیم آنها را مطلق دانسته و با تمسک به اطلاق آیات، بر عدم اعتبار قیود و شروط مشکوک، استدلال کنیم یا روایات دالّ بر قیود یا شروط را در تقابل با آیات، بینگاریم. این روایات، مبین و مفصلّ آیات الهی است نه مخصّص آنها؛ بنابراین بی‌تردید می‌توانیم در پرتو ادله اعتبار اخبار آحاد از آنها بهره‌مند باشیم.

با بیانی که گذشت، ثابت شد نمی‌توان به قاطبه روایات وارده در احکام عملی به نگاه مخصّص نگریست، تا انکار حجیت خبر مخصّص، به مثابه عدم اعتبار حدیث، انگاشته شود؛ ولی به بیانی دیگر می‌توان دلیل را خالی از هر نقد و اشکالی ارائه داد و آن اینکه کم نیستند آیاتی که از آنها می‌توان پیامی عام یا مطلق دریافت کرد. آیاتی هم چون «أوفوا بالعقود» و «أحلّ الله البیع و حرّم الربا» از آیات عامی است که در فقه فراوان به آن استناد شده است؛ ولی به یقین وفا به بسیاری از عقود، یا به جهت عدم اعتبار شرعی نوع عقد یا به لحاظ عدم وجود شرایط شرعی یا به جهت جواز فسخ عقد، لازم و واجب نیست. این موارد، تخصیصی نسبت به عموم آیه «أوفوا بالعقود» به شمار می‌رود. چنانکه بیع‌های فاسد یا موارد حلّیت ربا از اطلاق آیه «أحلّ الله البیع و حرّم الربا» خارج شده است. آیه ارث، که فرزندان را وارث والدین معرفی می‌کند، به یقین نسبت به فرزندان که قاتل یا کافر باشند، تخصیص خورده است. زیرا قاتل یا کافر، ارث نمی‌برد. این

ادعایی گزاف و غیرقابل پذیرش است که همه قیودات و شرایطی که شارع مقدس برای عقود مختلف در نظر گرفته است، یا همه مواردی که حق خیار فسخ برای طرفین ثابت است یا مواردی که موجب منع از ارث‌بری می‌شود، از طریق اخبار متواتر یا اخبار قرین با قراین قطعی اثبات پذیراست. بدین ترتیب می‌توان از وقوع تخصیص کتاب به خبر واحد به عنوان امری مسلم یاد کرد و آن را از ضروریات فقه برشمرد؛ وقوع هر امری بهترین دلیل بر امکان آن است.


۷. حکومت، به مثابه تخصیص

تذکر این نکته نیز لازم است که محدودسازی و فروکاستن از گستره یک حکم، همان‌گونه که از طریق تخصیص حکم، امکان‌پذیر است، از طریق حکومت نیز قابل تصویر است، بدین ترتیب که روایتی عهده‌دار تفسیر و تبیین عام قرآنی شود، نگاه و تصویر جدیدی از موضوع عام ارائه دهد و برخی از مصادیق را از گستره آن خارج بینگارد. در تخصیص، مواردی از شمول و گستره حکم عام، خارج می‌شوند ولی در حکومت، از دامنه موضوع عام، خارج می‌شوند.

در آیه شریفه «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه: ۵) واژه مشرکان، عام است و شامل همه مشرکان می‌شود و حکم وجوب قتال، حکم عامی است که همه آنان را دربر می‌گیرد. روایاتی از پیامبر نقل شده که در آن مجوس را مشمول این حکم ندانسته و حضرت درباره آنها فرموده‌اند: «سَنُوا بِهِمْ سَنَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ: بِأَنَّ مَجُوسَ مِثْلَ أَهْلِ الْكِتَابِ» (حرّ عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۲۷). اگر برداشت از روایت این باشد که مجوس با آنکه مشرک هستند، حکم قتال در مورد آنان جاری نمی‌شود، از موارد تخصیص کتاب به خبر واحد خواهد بود و اگر از این کلام چنین دریافت کنیم که مجوس، مشرک نیستند، روایات با ارائه تفسیری از مشرک، آنها را از موضوع عام، خارج انگاشته است و به اصطلاح از طریق حکومت، محدوده حکم عام را فروکاسته است.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش گفته هیچ یک از ادله مانع تخصیص، از استواری و استحکام برخوردار نیست. سیره عقلا به عمل به خبر واحد، به جهت کاشفیتی است که برای خبر می‌انگارند و این امر سبب اعتبار خبر در مجالی می‌شود. بدین گونه امکان تخصیص کتاب به سنت فراهم می‌شود، بی‌آنکه نیازمند دلیل مستقل برای حجیت خبر درباره تخصیص کتاب باشیم. سیره متشرعه و فقها بر عمل به مطلق اخبار، فارغ از وجود قرآینی که بر صحت خبر گواهی دهد، دلیل دیگری است که باید توجه شود. از سوی دیگر، تخصیص کتاب به اخبار آحاد، در بسیاری از آیات قطعی و مسلم است. وقوع یک امر، شاهد قطعی بر امکان آن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

١. آخوند خراسانى، محمد كاظم؛ كفاية الأصول؛ تعليق شيخ عباس على زارعى سبزواري؛ قم: نشر جامعه مدرسين، ١٤٢٧ق.
٢. آمدى، على بن محمد؛ الأحكام فى أصول الأحكام؛ ج ١، بيروت: المكتب الإسلامى، ١٤٠٢ق.
٣. ابن ادريس، محمد؛ السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، ١٤١٠ق.
٤. اسنوى؛ عبدالرحيم بن حسن؛ نهاية السؤل شرح منهاج الوصول إلى الأصول؛ دمشق: چاپ صبيح، [بى تا].
٥. اصفهانى، محمد حسين؛ الفصول الغروية فى الأصول الفقهية؛ بيروت: دار إحياء العلوم الإسلامية، ١٤٠٤ق.
٦. حرّ عاملى، محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ تهران: مكتبة الإسلامية، ١٣٦٧.
٧. حكيم، سيد محسن؛ مستمسك العروة الوثقى؛ ج ١، قم: مكتبة آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٨. حلى (محقق حلى)، نجم الدين ابى القاسم جعفر بن حسن؛ معارج الأصول؛ ج ١، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٣ق.
٩. خويى، سيد ابوالقاسم؛ أجود التقريرات؛ تقرير ابحاث ميرزا محمد حسين نايينى؛ ج ١، قم: مؤسسه صاحب الأمر، ١٤١٩ق.
١٠. —؛ محاضرات فى أصول الفقه؛ قم: انتشارات انصاريان، ١٤١٧ق.
١١. زحيلى، وهبه؛ الوجيز فى أصول الفقه؛ دمشق: دار الفكر، ١٤٣١ق.

۱۲. زهیر المالکی، محمد ابوالنور؛ أصول الفقه؛ بیروت: دارالمدار الإسلامی، ۲۰۰۴م.
۱۳. سبحانی، جعفر؛ المحصول فی علم الأصول؛ به قلم محمود جلالی مازندرانی؛ ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۱۴. شوکانی، محمد بن علی؛ إرشاد الفحول؛ تحقیق محمد حسن محمد اسماعیل شافعی؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۱۵. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الأصول؛ تعلیق عبدالجواد ابراهیمی؛ قم: انتشارات دارالعلم، ۱۴۳۰ق.
۱۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ العدة فی أصول الفقه؛ تحقیق محمدرضا انصاری؛ ج ۱، قم: محمد تقی علاقبندیان، ۱۴۱۷ق.
۱۷. عاملی جباعی، حسن بن زین الدین؛ معالم الأصول؛ قم: دارالفکر، ۱۳۷۶.
۱۸. علم الهدی، سید مرتضی علی بن حسین موسوی؛ الذریعة فی أصول الشریعة؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۹ق.
۱۹. فاضل لنکرانی، محمد؛ اصول فقه شیعه؛ به قلم محمود ملکی اصفهانی، ج ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۳۸۱.
۲۰. —؛ سیری کامل در اصول فقه؛ به قلم محمود و سعید ملکی اصفهانی، ج ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۳۸۱.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر؛ المحصول فی علم أصول الفقه؛ بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق.
۲۲. مرکز اطلاعات و معارف اسلامی؛ فرهنگ نامه اصول فقه؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
۲۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری؛ التذکرة بأصول الفقه؛ ج ۱، قم: کنگره هزاره شیخ مفید علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۴. میرزای قمی، میرزا ابوالقاسم؛ القوانين المحکمة؛ بیروت: دارالمرتضی، ۱۴۳۰ق.
۲۵. نائینی، میرزا محمد حسین؛ فوائد الأصول؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی